

درس ششصد و پنجاه و نهم

کیفیت تحصیل و تکوّن حقیقه الاشیاء (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حكمة عرشية:

قَدْ انكشف لك ممّا ذكرناه في هذا الفصل و من إشاراتٍ سابقةٍ في بعض الفصول الماضية أنّ ما يُتقوّم و يوجد به الشيء من ذوات الماهيات سواءً كانت بسيطةً أو مركّبةً ليس إلاّ مبدأ الفصل الأخير لها و سائرُ الفصول و الصور التي هي مُتحدّةٌ معها بمنزلة القوى و الشرائط و الآلات و الأسباب المُعدّة لوجود الماهية التي هي عينُ الفصل الأخير.^۱

ایشان در مطالب گذشته که راجع به حقیقه‌ی شیء بحث می‌کردند که به صورت هی لا بمادّه در اینجا مطلب را یک قدری بالاتر از آن مسائل سابقه و در زیرمجموعه آن مسائل سابقه می‌خواهند بیان کنند که البته گرچه خود ایشان اشاره‌ای به این مطلب دارند ولیکن صریحاً وارد این مسائل نمی‌شوند و انسان می‌تواند از این مطلب و مسئله به مطالب دیگری برسد که نمی‌دانم آن مطالب مورد نظر ایشان در اینجا بوده یا نبوده است. علی‌کلّ حال مطلبی را که مطرح می‌کنند مطلبی است که قابل برای تعمق و تدبیر بیشتر است.

فصل موجب امتیاز بین شیء و سایر اشیاء

اشکالی که مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - در این حواشی و در این ذیل نسبت به این مسئله دارند خیال می‌کنم با توجه به کیفیت نگرش به این مسئله آن اشکال دیگر وارد نباشد. مطلب این است که ماهیات شیء عبارت از ذاتیات اوست که جنس و فصل او را تشکیل می‌دهند و یا به عبارت دیگر به ضمیمه او آن عوارض خاصه‌ای که اختصاص به او دارد و به سایر انواع سرایت نمی‌کند و آنها را شامل نمی‌شود، این را ماهیات می‌گویند که یا تعریف شیء به ذاتیات اوست یا به عوارض خاصه‌ای که فقط در مرحله شناخت، سایر انواع را از خود طرد کند و فقط نوع خاصی را باقی بگذارد که البته با وجود مطالبی که از بزرگان در این زمینه نقل شد روشن شد که فصل عبارت از آن شیء خاص مورد توجه ما نیست بلکه یک مسئله‌ای است که همان جنبه واقعیت آن شیء را تشکیل می‌دهد و اوست که باعث امتیاز بین شیء و سایر اشیاء دیگر می‌شود.

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۵.

عجز افراد عادی برای رسیدن به فصل حقیقی اشیاء

الآن برای افراد عادی تفاوتی بین یک گوسفند و یک ببر و پلنگ درنده نیست فقط صرف درتدگی اوست که او را از این جدا می‌کند و این مطالب با خواندن این کتاب‌ها و درس‌ها و مسئله و فلان برای انسان حل نمی‌شود که چطور یک گوسفند یا ابل یا جمل دارای یک هم‌چنین خصوصیتی است؛ حیوانی آرام و سربه‌زیر است و به راه خود می‌رود و حرکات خاص دارد ولی یک ببر و شیر درنده با اینکه او هم حیوان است و فهم و مدرکات او مثل همه است و خیلی باهم تفاوتی ندارند ولی اصلاً به‌طور کلی چهره‌ها و حرکات و رفتار متفاوت است، این از چه مسئله‌ای ناشی می‌شود؟!

اگر از جنبه حیوانیت است که هر دو حیوان هستند، استخوان دارند، گوشت دارند، مو دارند و پشم دارند. آن جنبه جسمیت که در همه حیوانات به‌نحو یکسان است حالا یک اختلاف غیرقابل توجه با همدیگر دارند! اگر از جنبه حیوانیت، رشد، نمو، توالد و تناسل است که هم آن بچه می‌زاید و هم این بچه می‌زاید، هم او غذا می‌خورد و هم این غذا می‌خورد. شما چه چیزی را احساس می‌کنید؟! آن ادراک وجدانی خودتان را نسبت به یک اسد و ببر و پلنگ درنده و یک گوسفندی که آزارش به کسی نمی‌رسد، چیزی به او بگویید سرش را این طرف می‌آورد و می‌توانید بگیرید و طناب به گردنش بیندازید آیا شما این طناب را به گردن شیر هم می‌توانید بیندازید؟! قبل از اینکه طناب را بردارید، شما را یک لقمه کرده و بلعیده است! هان؟! این کار را می‌توانید بکنید؟! نه! این تفاوتی که در اینجا پیدا شده است از کجاست؟! همین قدر می‌فهمیم که یک فرقی بین این دو هست ولی آیا با خواندن این درس‌ها و با خواندن این مطالب انسان می‌تواند به آن تفاوت خاص که در وجود این دو یک مبدایی دارد برسد یا نه؟!

شما یکی از همین افراد، اعلام، بزرگان، آقایان و این افرادی که سنشان به پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد و یا نود سال رسیده است را بیاورید و این دوتا حیوان را در مقابل اینها قرار بدهید و بگویید که فرق این دوتا را به من بگویید! ببینید آیا می‌توانند بگویند یا نه! بگویند: درنده است، خب درنده باشد، ما این را می‌بینیم اما چه شده که او درنده شده است؟! چه شده را از شما می‌خواهیم، درندگی را خودمان می‌بینیم و هر بچه‌ای هم می‌بیند. چه شده که این رفتارش این است و آن رفتارش آن است؟! داریم دنبال آن چه شده می‌گردیم؛ یعنی آن حقیقت جوهریه‌ای که در ذات اوست و موجب بروز این افعال است و آن حقیقت جوهریه‌ای که در [ذات] این است و موجب ظهور و بروز سایر رفتارهای متفاوت است.

آیا می‌توانند بگویند؟! نه! فقط بیربیر به شما نگاه می‌کنند! ولی اگر نزد یک عارف و ولی الهی آن [حیوان‌ها] را بیاورید و به او نشان بدهید می‌گوید که من دارم نگاه می‌کنم این علتش این است این علتش آن هست؛ آن فصلی که حقیقت شیء به آن مربوط است که در این به یک نحو است و آن فصل به آن نحوه دیگر

است. اگر می‌خواهی به تو نشان بدهم باید بیایی ادراک مرا پیدا کنی! هیچ وقت با فہمت به آن نمی‌رسی، چون فہم تو از آن برداشت‌های ظاہر تو نمی‌تواند تجاوز کند - اینکه من الآن بحث را از اینجا شروع کردم به خاطر این است کہ به آن نکته‌ای کہ مورد نظرم هست برسیم غیر از آنچه کہ خود مرحوم آخوند بحث را شروع می‌کند - آن برداشتی کہ او از آن دو کیفیت می‌کند، همان فصلیت اوست! یک ولیّ الهی و کسی کہ به وقایع و حقایق خارجی اشراف دارد [می‌داند کہ فصل آن چیست]. امام رضا علیہ السّلام کہ پرده را تبدیل به شیر می‌کند،^۱ می‌داند کہ فصلش چیست و ما نمی‌دانیم. ما فقط می‌بینیم کہ حضرت یک شیر درنده سیصد کیلو یا چهارصد کیلویی درست کرد و [به او گفت کہ] این مرتیکه را بگیر و [از بین ببر] تا دیگر از این غلط‌ها نکند کہ بخواید با ولایت و امامت دربیفتد! حالا در همین دنیا امام رضا حساب این بدبخت را رسید اما آن بدبخت‌هایی کہ در این دنیا حسابشان رسیده نمی‌شود، امام رضا آن طرف سراغشان می‌رود و آن شیرهای اخروی کہ آن طرف ترتیب اینها را می‌دهند چیزهای دیگری هستند! حالا یک بیچاره‌ای آمد با حضرت دربیفتد و حضرت گفت کہ تو درمی‌افتی؟! صبر کن تو و مأمون را هر دو صاف به خط می‌کنیم تا دیگر کسی جرئت نکند کہ بخواید [با امامت و ولایت دربیفتد]. حالا آنهایی کہ اینجا به هر کاری دست می‌زنند و به هر قلمی شروع به نوشتن می‌کنند و هر مزخرفی را شروع به گفتن برای رسیدن به مقاصد واهی خودشان می‌کنند و از ولایت و تشیع مایه می‌گذارند [چہ بر سرشان خواهد آمد]؟!!

ما کارهای خراب خودمان را می‌خواهیم به حساب نیاوریم آن وقت از تشیع مایه می‌گذاریم! از امیرالمؤمنین علیہ السّلام مایه می‌گذاریم، از آنها عقب‌نشینی می‌کنیم، از آنها دست برمی‌داریم، از آنها کنار می‌زنیم و از آن طرف می‌آییم مدام چیز می‌کنیم. امام رضا ہم می‌گوید کہ خیلی خوب، شیرهای آن طرفی ہم داریم حالا ما در دنیا یک شیر درست کردیم و آن بدبخت را سه لقمه کرد ولی آن طرف ہم داریم و در خدمتتان هستیم! تشریف بیاورید آماده است! خیلی باعث نورانیتش است و مسائلی کہ باعث نورانیت بشود آنجا آماده داریم و به خدمتتان می‌رسیم! خلاصه با دم شیر نمی‌شود بازی کرد بیخود ما این طرف و آن طرف نزیم و بہتر است کہ به عقل بیاییم و حرمت‌ها را نگه داریم و حفظ کنیم! علیّ کلّ حال مسئله خیلی مسئله دقیق و حساسی است و غیرت خدا اینجا اجازه نمی‌دهد کہ هرکسی هر کاری دلش می‌خواهد بکند!

شناخت فصلیت به واسطه اشراف بر حقیقت افاضه و اضافه اشرافیه

این مسئله کہ شناخت فصلیت چیست، غیر از اشراف [شناخته] نمی‌شود. بله، یک توهمات، اجمالات،

^۱. عیون أخبار الرضا علیہ السّلام، ج ۲، ص ۱۷۲.

تخیلات و تصوراتی در ذهن می‌آوریم که یک چیز و خصوصیتی باید در این باشد که در آن نباشد، اینها را همه می‌فهمند ولی آنچه که واقعیتش است که بگذاریم در مشتمان و بگوییم که این، این است، این برای غیر از افرادی که اشراف و اطلاع بر حقیقت افاضه و اضافه اشراقیه دارند امکان ندارد که به این مسئله برسند. بنده خدا بوعلی که خدا او را بیامرزد با آن همه فهم و ادراکش اعتراف کرد و صاف گفت که ما نمی‌توانیم به این قضیه برسیم و دیگر خیال خودش را راحت کرد و به مسئله و عجز خودش پی برد و همین پی بردن به عجزهایش بود که بالأخره دستش را گرفت و در آخر حال و هوایش را تغییر داد.^۱

تا انسان درد را نبیند به دنبال درمان نمی‌رود! ما همه در علوممان طبل توخالی هستیم و سروصدایمان و بادبودمان زیاد است ولی وقتی احساس کنیم که توخالی هستیم آن وقت به دنبال پر کردن آن طبل می‌رویم و وقتی هم پر شد دیگر صدا ندارد! همه این سروصداها به خاطر توخالی بودن مسئله است و این نکته عبارت از آن فصل اخیر و مبدأیت فصل اخیر است و به اصطلاح مرحوم آخوند که آن مبدأیت فصل اخیر است که موجب می‌شود حقیقت شیء به واسطه او تحقق پیدا کند که آن جنبه بروز و ظهور اسماء و صفات الهی دارد که به واسطه آن جنبه، این شیء در اینجا تکون پیدا می‌کند ولی سایر صور و فصولی که در اینجا می‌بینیم اینها جنبه معدلات دارند.

مثلاً ایشان می‌فرمایند: یک انسان را که شما در نظر بگیرید صور متعددی دارد؛ یک صورتش صورت جسمیت اوست و وزن دارد، یک صورتش صورت نباتیت اوست و رشد و نمو دارد. صورت‌های متفاوتی دارد؛ صورت حیوانی دارد و صورتی که در جنبه وضعی دارد و اعراضی که بر انسان از نظر الوان و شکل و هیئت ترکیبیه هستند ولی هیچ کدام از اینها آن انسان نیستند و آن انسان یک مسئله دیگر است. این صور جنبه معدی برای صورت لاحق بعد دارد و وقتی که صورت لاحق بعد برای او پیدا شد این صورت در تحت سیطره او قرار می‌گیرد؛ یعنی وقتی که صورت جسمیت، استعداد برای نباتیت شدن را دارد، همین که تبدیل به نباتی می‌شود این صورت جسمیت در استخدام صورت نباتی است که شکل و شمایل خود را پیدا می‌کند، آن وقت دیگر آجر نیست، و وقتی که صورت نباتی استعداد صورت حیوانیت را دارد و این صورت نباتی تبدیل به حیوان شده اینک در همان جهت نباتی خودش باقی ماند [والا] درخت می‌شد همین که تبدیل به حیوان می‌شود آن نباتیت خود را در استخدام حیوانیت قرار می‌دهد تا اینکه به صورت نطقیت می‌رسد و همه اینها در زیرمجموعه این فصل اخیر شکل و ظهور پیدا می‌کند و شما اشکال و رفتار مختلفی از این مشاهده می‌کنید. پس این فصل اخیر است که سایر فصول را در تحت احاطه خودش درمی‌آورد و به او شرافتی می‌دهد که از

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون حسرت و اندوه جناب بوعلی سینا و بسیاری از علما و فحول در عجز از ادراک نهایت توحید، رجوع شود به الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵۵.

حقیقت جوهریه انسان، حقیقت قرب و بُعد نسبت به مبدأ

همین مطلب را که ایشان تا اینجا بیان کردند ما همین مطلب را ادامه می دهیم و آن حقیقت جوهریه انسان را حقیقت قرب و بُعد نسبت به مبدأ می دانیم و به هر میزانی که انسان به آن مبدأ خودش نزدیک بشود طبعاً آن فصل اخیر او تغییر پیدا خواهد کرد. به واسطه مراقبه، تهذیب‌ها، سلوک عملی، سلوک عقلانی و سلوک شرعی کم کم صورت‌هایی که برای انسان حاصل می شود هرکدام از اینها در تحت صورت بالاتر، رقیق‌تر، دقیق‌تر و عمیق‌تری قرار می گیرد و تمام صورت‌های مادون خود را به استخدام خودش درمی آورد تا اینکه به مرتبه بالا برسد.

علت تفاوت اوصاف ظاهری امام علیه‌السلام با بقیه

علت اینکه اوصاف ظاهری امام علیه‌السلام حتی با بقیه تفاوت می کند به خاطر آن فصل اخیر است. علت اینکه بدن امام علیه‌السلام مقدس و مطهر است و با بدن‌های ما و امثال ما یک مقدار اختلاف دارد. همین بفرم می نهد!! بدن ما را در مزبله هم بیندازند برایش زیاد است ولی بدن امام علیه‌السلام را ملائکه بی وضو دست نمی زنند! یک قدری و یک کمی باهم اختلاف داریم! یک مختصری!!

این به خاطر همان صورت جوهریتی است که بر نفس ملکوتی امام علیه‌السلام این مسئله عارض می شود و به واسطه او آن صورت نباتیت حیوانیت تغییر پیدا می کند؛ صورت حیوانیتی که بر بدن امام علیه‌السلام یا ولی خدا هست با آن صورت حیوانیت ما فرق می کند و آن صورت نباتیت او با صورت نباتیت ما فرق می کند و صورت جسمانیت او در این صورت فرق می کند و در اینجا دیگر مسائلی است که چطور زمین و زمان که اینها همه مجرد نیستند و ماده هستند و آن مشاهده ظاهری ما که ما آنها را ماده می بینیم آنها از حیثیت ظاهری امام بهره مند می شوند و آنها از همان بدن ظاهری امام متأثر می شوند!

اینکه الآن شما به حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشرف می شوید و فضای آنجا را جدا می بینید به خاطر بدن حضرت معصومه است که در اینجاست و الا روح حضرت معصومه که آن دیگر در جایی و در قالبی نمی گنجد. به صرف اینکه این بدن یک تعلق با آن روح دارد، همین بدن مکان را هم عوض کرده است! همین بدن، نه روح! آن روح که به جای خود هست، این تعلقی که این بدن با این روح داشته است، همین بدن، مکان، آجر، گچ، سیمان، سقف و سرا را عوض می کند. این بدن تغییر می دهد به خاطر اینکه این بدن در تحت سیطره فصل اخیر قرار گرفته است نه اینکه این بدن با بقیه فرق می کند. خب این بدن، بدن است و این هم

گوشت و پوست و استخوان مثل سایر افراد بود و چند صباحی در این دنیا بود و بعد هم بالأخره فوت و موت عارض شد. نه، با این بیانی که مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند ما می‌توانیم مسئله را خیلی بالاتر ببریم. البته شاید هم منظور ایشان از حکمت عرشیه همین باشد که من دارم در اینجا عرض می‌کنم منتها اشارات ایشان در اینجا کم است و باید بیشتر از این در اینجا مجال سخن می‌دادند و جلو می‌آمدند. این شناختی که همه مسائل عالم وجود پیدا می‌کنند و ارتباطی که با انسان پیدا می‌کنند تمام اینها براساس این محوریت دور می‌زند.

همین طور عکس این مسئله و این مطلب [صحیح است] و آن بدنی که در تحت سیطره یک نفس خبیث و یک نفس شیطانی و یک نفس آدم فاسد قرار می‌گیرد خود همان بدن هم موجب تأثیر در فضا خواهد شد. شما در یک جا می‌روید و می‌بینید آخ آخ! این چقدر ظلمت دارد! یک دفعه در سوریه به حرم رفته بودیم و صبح زود بود، من گفتم که بروم ببینم قبر این شریعتی کجاست که نقل می‌کنند - از بعضی‌ها شنیدم - مرحوم حداد رضوان الله تعالی علیه سر قبر [شریعتی] رفته بودند و وقتی که در را باز کردند گفتند:

عجب ظلمتی دارد این مرد! عجب ظلمتی دارد این مرد! در را بستند و بیرون آمدند و دو بار یا سه بار گفتند: عجب ظلمتی دارد این مرد!

من گفتم که بروم ببینم ما هم این ظلمت را احساس کنیم، حالا آن قدری که آنها می‌فهمند نه، ولی به اندازه خودمان ببینیم بالأخره دنیا چه خبر است! من نمی‌دانستم که در چه قسمتی هست، فقط یک ناحیه‌ای را به من نشان دادند. من رفتم و همین که وارد آن محوطه شدم هر چه گشتم کسی نبود، خیلی زود بود بین الطلوعین بود - خیر سرمان زیارتان می‌خواست قبول بشود! - بعد همین که رفتم نظرم جلب شد که باید در آن قسمت باشد و هیچ آثاری هم اصلاً نبود و همین طور به آن قسمت سوق داده شدم و مدام جلو رفتم و دیدم نه، مثل اینکه جای بدی نیامدم و درست بوده است مدام جلو رفتم و جلو رفتم تا اینکه بعد یک مرتبه نگاه کردم دیدم دو نفر زودتر از ما آمدند مستفیض بشوند؛ یک آقا و یک خانم جوان بودند که نمی‌دانم اینها اصلاً حضرت زینب را زیارت کرده بودند یا نه، از قیافه‌شان پیدا بود که خلاصه مثل اینکه به هم می‌خورند و حال آنها و مرحوم یکی هست! خلاصه آنها آنجا بودند و یک دفعه به من رو کردند و گفتند که شما هم برای چیز [شریعتی] آمدید؟! من گفتم که آمده‌ایم تماشا کنیم! گفت که در بسته است. ما آمدیم و اصلاً در باز نبود و خادم هم نبود که [در را باز کند]، ما آمدیم و از آن پشت شیشه و پنجره نگاه کردیم و دیدیم که... والا ما که آن چیزهایی که بزرگان و اولیاء هستند را نمی‌فهمیم ولی به اندازه خودمان دیدیم واقعاً چه خبر است و چه اوضاعی است! خلاصه مثل اینکه آنجا دارند پذیرایی می‌شوند!

استدراج انسان!

علی‌کلّ حال این قضیه از کجا نشئت می‌گیرد و از کجا این مسئله و این مطلب پیدا می‌شود؟! این جسم

نباتی و جسم حیوانی اینها که اصلاً دیگر به طور کلی با بقیه افراد [فرق دارد]. علت این قضیه به خاطر همین تحت تأثیر قرار گرفتن قوای جمادی و نباتی و حیوانی در تحت سیطره و حکومت و ولایت آن فصل اخیر است که **حقیقه الشیء بصورتیه لا بمادته** می آید و وجود اینها را از خودش می کند و اینجاست که انسان ادراک می کند چطور آن صور مثالی مدام یکی یکی تشکل پیدا می کند و آن صور مثالی براساس آن فصل اخیر ظهور پیدا می کند؛ یعنی آن فصلی که مبدأیت برای تصویر انسانیت و برای صورت گری انسان است آن جهت مبدأیت می آید و قید درست می کند و خلق می کند و به مقتضای تناسب بین خودش و آن واقعیت خارجی که الآن هست مدام برای او صورت می سازد، امروز یک صورت ساخت، یک ساعت دیگر یک صورتی ساخت و مدام دارد صورت می سازد و مدام دارد کدورت بر کدورت اضافه می کند و می بینیم کدورت امروز یکشنبه از کدورت دیروز شنبه بالاتر رفت و کدورت روز دوشنبه این فرد از کدورت روز یکشنبه بالاتر رفت. چهره عوض می شود، خصوصیات تغییر پیدا می کند، کارهایی که انسان انجام می دهد، دروغهایی که می گوید، قضاوتهایی که می کند، دزدیهایی که می کند، تجاوزهایی که می کند، مال مردم را می خورد و تعدی به حقوق مظلوم می کند تمام اینها مدام می آید و عوض می شود.

لذا انسان یک دفعه می بیند یک نفر را که مثلاً پارسال دیده است چرا الآن این طوری بود و قیافه اش عوض شده است؟! پارسال که این طوری نبود، دو سال پیش که این طوری نبود حال و هوای او فرق می کرد ولی الآن نگاه می کند یک قسمی است و یک طوری است و یک شکل خاصی است و خیلی این نکته [مهم است] و این قدر ظریف و دقیق انجام می شود که انسان هم خودش نمی فهمد، چون حقیقت انسان همان می شود پس چطور انسان آن وقت می فهمد؟! انسان در صورتی می فهمد که در دو حقیقت متفاوتی وجود داشته باشد و این ناظر به او باشد و از نظر به او، نسبت به این واقعیت بخواهد حکومت و قضاوت کند ولی اگر هر دو واقعیت یکی شد این بدبخت از کجا بفهمد که دارد چه بر سرش می آید؟! دیگر در اینجا راهی وجود ندارد مگر اینکه یک دفعه در بعضی از احیان پیدا بشود، جرقه ای بخورد، حال و هوایی پیدا بشود و یک دفعه آدم به خودش بیاید و آن وضعیت خودش را [بفهمد].

مثلاً مجلس امام حسین علیه السلام باشد، جایی باشد، خلوتی باشد و یک دفعه یک قضیه ای اتفاق بیفتد آن وقت است که تفکر انسان [او را تغییر می دهد] «**تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً**» این تفکر «**تَفَكَّرُ سَاعَةً**» است که یک دفعه انسان آن آینه وجودی خویش را در مقابل خود ببیند و صورت فعلی خود را در آن آینه نگاه کند و آن وقت با آن حالی که الآن دارد مقایسه کند، می بیند او! چه فاصله ای پیدا شده است! من چه

۱. جامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۲۱۹، با قدری اختلاف.

بودم! من این کار و آن کار را می‌کردم، الآن در یک هم‌چنین وضعیتی هستیم و این کار را دارم به راحتی انجام می‌دهم! سابق وقتی که یک صدم این برایم پیش می‌آمد استیحا ش داشتم اما الآن این مسئله در اینجا دارد برایم خیلی راحت انجام می‌شود، چه اختلافی در اینجا به وجود آمده است و چه در اینجا تحقق پیدا کرده که الآن به این وضعیت شده است؟!

یک وقتی انسان در بعضی از اوقات مشاهده می‌کند و می‌بیند سال‌های پیش نسبت به این قضیه یک هم‌چنین چیزی بوده است ولی الآن نه این طوری هستیم و به‌ترم و نسبت به مطلب اتقان و احکام بیشتر است پس خوشحال می‌شود ولی اگر قرار بر این باشد که دیگر مطلب به مقام **خَتَمُ الخَتَمِ** برسد، ختم بر قلوب برسد آن وقت دیگر در آنجا مسئله به شکل دیگری خواهد شد و دیگر انسان آنجا همان می‌شود که هست و وجود او همان است که الآن دارد ادراک می‌کند و واقعاً هم دارد ادراک می‌کند یعنی به جایی رسیده است که هیچ مسئله‌ای نمی‌بیند، اگر صد نفر را جلوی مثل مرغ سر ببرند همین‌طور صاف می‌ایستند و نگاه می‌کند!

می‌گفتند که افراد را می‌آوردند جلوی این صدام می‌کشتند و تیر می‌زدند و گاهی اوقات خودش هم تیر می‌زد، اصلاً انگار اینها گنجشک هستند! عین اینکه یک حیوانی دارد زیر دست و پا می‌رود شما هم می‌روی و اعتنا و مبالاتی نداری، او هم همین‌طور بود!! تق تق آدم‌ها را یکی یکی می‌کشند و می‌افتند و او هم همین‌طوری نگاه می‌کند و می‌گوید که خب ببرید خاکشان و چالشان کنید انگار نه انگار! چه چیزی می‌شود که انسان به اینجا و به این وضعیت می‌رسد؟! آدم از نظر قساوت و شقاوت به یک حدی می‌رسد که اصلاً برای او حیوان و جنده‌ای که زیر پا حرکت می‌کند با یک انسانی که این انسان، جوان بیست سال یا بیست و پنج ساله است و زن و بچه دارد، پدر و مادر دارد، تمام اینها را کنار می‌گذارد و تق می‌زند و [او را می‌کشد و بعد] می‌گوید که خاکش کنید! اصلاً این مسئله برایش هیچ اهمیتی ندارد! در دینش هم همین‌طور است، حالا خیال نکنید که فقط او [این‌طور بوده است] نه آقا، به پایش برسد و نفس در کار بیاید فقط صدام تنها نداریم خیلی‌ها صدام خواهند شد! آن یکی به آن کیفیت بود و وضعش آن‌طور بود. صدام در این دنیا زیاد است همیشه هم هست و با قیافه‌های مختلف [حتی] با ریش [هم هست]! اینهایی که آمدند مثل یزید و شمر امام حسین علیه‌السلام را کشتند آیا ریششان را تراشیده بودند؟! نه آقا ریش داشتند از ما هم بیشتر ریش داشتند! این جناب شمر در کوفه امام جماعت بود! امام جماعت مسجد که مؤمنین و مؤمنات [می‌رفتند و به او اقتداء می‌کردند]! البته مؤمنات را نمی‌دانم که آن وقت مسجد می‌رفتند یا نه!

نهی از بیرون رفتن زن در شب

امروزه که دیگر همه زن‌ها شب‌ها و روزها به روضه و فلان می‌روند! من گفتم که زن شب روضه نرود

اما دوباره دارد رسم می‌شود که زن‌ها شب این طرف و آن طرف می‌روند دعای کمیل می‌خوانند! زن‌ها باید در خانه‌شان بنشینند و نوار گوش بدهند. رسم بر این نبوده است که زن شب از منزل خارج بشود اگر می‌خواهند دعا بخوانند و ثواب ببرند در خانه‌هایشان بروند انجام بدهند.

خلاصه این جناب شمر امام جماعت بوده است، عمر سعد در یکی از مساجد کوفه امام جماعت بوده است اما صاف می‌آیند امام حسین علیه‌السلام را مثل یک گنجشک می‌کشند و انگارانه‌انگار که اصلاً این انسان است! این شخص زن و فرزند و حیات دارد. حالا پسر پیغمبر بودن و اینها را رها کنیم، بابا این یک انسان است، بچه دارد، خودش زندگی دارد و تعلق به حیات دارد! باید بیعت کنی و الاً تو را می‌کشیم! اِه به همین راحتی؟! بیعت بکن و الاً تو را می‌کشیم؟! خب جناب یزید و جناب عمر بن سعد اگر او بیعت نمی‌کند، بیعت نکند و اگر مخالف با حکومتان است او را در یک جا و در یک حصاری قرارش بدهید در همان جا زندگیش را بکند و عمرش را بکند، چرا می‌کشید؟! این کشتن برای چیست؟! چرا انسان باید به اینجا برسد؟! اصلاً خیلی خب جناب یزید تو بیا حکومت را بکن و به این عده [بگو] هر کسی با ما بیعت نمی‌کند ما اینها را می‌گیریم یک جا نگه می‌داریم و دورشان را یک دیوار می‌کشیم بعد هم آنجا یک شهری درست می‌کنیم مثل واتیکان آنجا که برای خودش پاپ و فلان و این حرف‌ها و دار و دسته‌ای دارد، اینها هم در آنجا باشند و زندگیشان را بکنند. چرا می‌خواهید از سر راه بردارید؟! چرا می‌خواهید نابود کنید؟! چرا آدم باید به این مرحله از حیوانیت و وحشی‌گری و قساوت برسد که دست به این کار بزند؟! و

اینها مسائلی است که ما فقط روضه برای امام حسین علیه‌السلام نخوانیم یک مقدار هم برای خودمان روضه بخوانیم؛ بیاییم برای خودمان و برای وضعیت خودمان یک مقدار روضه بخوانیم و یک مقدار سینه‌زنی کنیم، فقط برای امام حسین تنها این کارها را نکنیم، او احتیاجی به این سینه‌زنی‌ها ندارد! در جایی که انسان خودش هزارتا خلاف انجام می‌دهد و بعد به وسیله این کارها برای خودش روپوشی تهیه می‌کند که **حقیقه** **الأشیاء** برای او و مردم منکشف نشود، این خیلی مصیبت است! مصیبت اینجاست! آنها رفتند و کارشان را کردند و در این دنیا وظیفه‌شان را انجام دادند و به مقصد و مقصود رسیدند و تمام شد، ما باید فکری برای خودمان بکنیم و متوجه باشیم که پرداختن به این امور خدای نکرده باعث فراموشی آن قضایا و مسائل خودمان نشود. **إن شاء الله تتمه‌اش برای جلسه بعد باشد.**

اللهم صل علی محمد و آل محمد